

مرگ ارادی از دیدگاه سیدحیدرآملی

و تحلیل عرفانی و روانشناختی آن

فاطمه کوکرم^(۱)

عبدالله صلواتی^(۲)

عین الله خادمی^(۳)

با نپوشیدن لباسهای غرورآمیز و اشرافی، سالک به مرگ ارادی میتواند بمیرد. رنگ سبز نماد تعادل و پایداری است و سالک با مرگ ارادی و از بین بردن نفسانیات، در خود به تعادل و جاودانگی دست پیدا میکند.

کلیدواژگان: انواع مرگ، مرگ ارادی، سلوک عملی، تحلیل عرفانی، تحلیل روانشناختی، سیدحیدر آملی.

طرح مسئله

گاهی در آثار عرفا از مرگ سخن گفته میشود و آن را بمثابة راهی بسوی رهایی از رنجها، ظلمها و مشقتها و دردی به دنیای دیگر توصیف میکنند. منظور از این قسم مرگ، همان مرگ طبیعی است که سرانجام همه موجودات است. ولی گاهی از مرگ سخن بمیان می آید و مقصود از آن نه اجل طبیعی و اضطراری، که مرگ ارادی است؛ گاهی انسان قبل از اینکه بمیرد، با انتخابی نیک، خود را میمیراند. مرگ ارادی یا خودآگاهانه از اصطلاحات رایج میان عرفا است که با

چکیده

این پژوهش به بررسی مرگ ارادی و اقسام آن از دیدگاه سیدحیدر آملی پرداخته است و سعی شده با تحلیل عرفانی و روانشناختی، گونه‌های مرگ ارادی را تبیین نماید. بعقیده نگارندگان، هریک از اقسام مرگ ارادی نوعی سلوک عملی محسوب میشوند. قدر مشترکی میان همه مرگها وجود دارد که عبارتست از فاصله‌گرفتن از تعلقات اینجهانی. پرسش اصلی آنست که چگونه میتوان تحلیلی عرفانی و روانشناختی از انواع مرگ روایت سیدحیدر آملی ارائه داد؟ بر این اساس، دستاوردهای این پژوهش عبارتند از: (۱) قدر مشترکی میان انواع مرگها وجود دارد و آن جدا شدن از تعلقات اینجهانی و فاصله گرفتن از آنهاست؛ حال، نوع این فاصله‌گرفتنها میتواند متفاوت باشد؛ گرسنگی، پوشیدن لباسهای خاص و... همه اینها میتوانند ما را از تعلقات اینجهانی دور کنند. (۲) دستاورد دیگر این پژوهش، تحلیل عرفانی و روانشناختی مرگ ارادی است؛ مثلاً مرگ سبز بمعنای پوشیدن لباس کم ارزش است و بنابراین

(۱). دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران، ایران، (نویسنده مسئول)؛

fkookaram@sru.ac.ir

(۲). دانشیار فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران، ایران؛ a.salavati@sru.ac.ir

(۳). استاد فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران؛ e_khademi@sru.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۷ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۶/۱۵ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1400.27.2.4.2

تعبیر مرگ پیش از مرگ، فنای عارفانه، ولادت معنوی و تولد ثانی بیان شده است. مرگ ارادی در مباحث عرفانی و اخلاقی مطرح میشود.

توجه به مرگ و ابعاد آن، بخش مهمی از آرای فیلسوفان و عرفای مسلمان را شامل میشود. آنها ضمن بحث از مرگ، به مرگ ارادی نیز پرداخته‌اند. سیدحیدر آملی (۷۸۲-۷۲۰ ق) عارف برجسته شیعی قرن هشتم هجری، تألیفات ارزشمندی در زمینه عرفان نظری داشته است. اندیشه‌های عقلانی وی حاکی از پختگی حکمت عرفانی در اسلام و تأثیر آن بر سایر گرایشهای فکری و دینی است (آملی، ۱۳۹۱: ۱۸). در این مقاله، نگارندگان درصددند اقسام مرگ ارادی را با نظر به تحلیل عرفانی و روان‌شناختی آن بیان کنند. در این راستا اقسام مرگ ارادی و تحلیل عرفانی هر یک بررسی خواهد شد و اینکه آیا میتوان بر اساس رنگهایی که در این مرگها ذکر شده است، تحلیلی روانشناختی نیز از آنها ارائه داد؟

پیشینه پژوهش

برخی مقالات علمی - پژوهشی که دیدگاه سید حیدر آملی در باب مرگ ارادی را تبیین کرده‌اند، عبارتند از:

۱) «تولد دوباره؛ مرگ پیش از مرگ در عرفان و ادب فارسی». در این مقاله نویسنده به وارستگی از وابستگیها و تعلقات دنیوی پرداخته و راه نجات یافتن از آنها را مرگ پیش از مرگ میدانند. پرسشهایی که مقاله درصدد پاسخگویی به آنهاست، عبارتند از: آثار مرگ ارادی چیست؟ منبع الهام عارفان در بیان این مسئله چیست؟ رابطه بین مرگ پیش از مرگ در عرفان اسلامی با مفهوم نیروانای بودایی

چیست؟ همچنین، تبیین تولد دوباره که بیان دیگری از مرگ پیش از مرگ است، از مباحث اصلی نگارنده در این پژوهش بشمار میرود (حسین پور، ۱۳۸۳).

۲) «مرگ اختیاری از دیدگاه ابن سینا و سید حیدر آملی». در این مقاله نویسنده درصدد است به سؤالات زیر پاسخ دهد: منظور از مرگ ارادی چیست و چگونه اتفاق می‌افتد؟ نحوه قطع تعلق از نفسانیات از دیدگاه ابن سینا و فیلسوف چیست؟ در این پژوهش، رویکرد ابن سینا و سید حیدر آملی که به دو مکتب مختلف تعلق دارند، بررسی شده است. این مسئله بدین دلیل اهمیت دارد که با مقایسه دورویکرد مذکور تفسیری از مرگ اختیاری بدست می‌آید (عباسی و مردانی، ۱۳۹۵).

وجه تمایز پژوهش حاضر با مقالات یاد شده اینست که در این تحقیق نویسندگان قصد دارند در شبکه‌یی از باورهای سید حیدر آملی، تحلیلی عرفانی از انواع مرگ ارادی ارائه دهند و بر اساس رنگهای مختلفی که وجود دارد، تحلیلی روانشناختی نیز عرضه کنند؛ تلاشهایی که در پژوهشهای پیشین صورت نگرفته است.

معناشناسی سالک، اهل طریقت و اهل حقیقت

عرفان از منظر آملی بمثابه یک راه پرفراز و نشیب و دشوار است که قرار است با مجاهدت، ریاضت، شهود و مکاشفه طی شود؛ کسی که این راه را طی میکند، سالک است. بعقیده او، هر سالکی با سه‌گانه‌یی روبرو است که عبارتند از: شریعت، طریقت و حقیقت، و اینها همانند یک زنجیره بهم پیوسته‌اند. نه حقیقت ما را بینای از شریعت میکند، نه بالعکس. طریقت هم در واقع همان راه عرفانی

دشواری است که قرار است از نقطه عزیمتی بنام شریعت آغاز شود و با پایبندی به شریعت، طی مسیر کند تا بتواند به تجلیاتی از حقیقت دسترسی پیدا کند. کسی که با این ویژگی در پی رسیدن به حقیقت است، اهل طریقت نام دارد و کسانی که توانسته‌اند بر پایه شریعت و مجاهدتهای عارفانه به حقیقت دست پیدا کنند، بعقیده آملی، اهل حقیقت هستند.

معناشناسی مرگ ارادی

مرگ ارادی یا مرگ اختیاری از اصطلاحات متداولی است که در میان فیلسوفان و عرفا بکار میرود و آن را مقابل مرگ طبیعی قرار میدهند؛ در آثار عرفا از این مرگ با عباراتی چون قرب نوافل، مقام فنا و بقا، قیامت صغری و کبری، ولادت معنوی یا تولد ثانی یاد شده است (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ب: ۲۷۸؛ آشتیانی، ۱۳۸۰: ۷۷۰؛ آملی، ۱۳۶۸: ۹۸؛ نسفی، ۱۳۸۸: ۱۵۴؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ب: ۶۷۱).

مرگ ارادی

مرگ ارادی بمعنای کنار گذاشتن خواسته‌ها و آمال دنیایی، آزاد شدن از تعلقات و قیود مادی و از میان بردن هواهای نفسانی است. مرگ ارادی، اینجهانی است و قبل از مرگ عادی و متداول رخ میدهد و میتواند متکثر باشد. سید حیدر آملی متأثر از روایتی که مطرح شده است (الموت هو التوبة)، مرگ ارادی را بمعنای توبه میداند؛ انسان میتواند از اعمال گذشته‌اش توبه کند و این توبه نوعی کشته شدن و مردن است. این مرگ با خداوند ارتباط می‌یابد، چون با این مرگ به خدا تقرب پیدا میکنیم.

زمانی که نفس به از بین بردن هوای خود میپردازد و در پی آن میمیرد، طبعاً قلب بسبب محبت اصلی خود به عالم خودش که عالم قدس، نور و حیات ذاتی است، انصراف پیدا میکند و نمیمیرد. این به مرگ ارادی و حیات اشاره دارد (آملی، ۱۳۸۲: ۱۳۵ و ۳۳۲).

تعریف مرگ ارادی

مرگ معنوی در اصطلاح عبارتست از سرکوبی هوای نفس و همانطور که میدانیم، حیات نفس به هوی و تمایلات آن میل دارد. نفس به لذات و شهوات نفسانی و مقتضیات بدنی بواسطه هوی میل پیدا میکند، و هرگاه نفس بسمت سفلی یا عالم پایین تمایل پیدا میکند، قلب راکه همان نفس ناطقه است، بسوی مرکز خود جذب میکند. پس قلب بواسطه جهل از «حیات حقیقی علمی» که دارد، میمیرد و آنگاه که نفس با سرکوبی هوای خود از آن مرد، قلب بواسطه طبع و محبت اصلی به عالم خویش عزیمت می‌یابد؛ همان عالم قدس، نور و حیات ذاتی که در اصل پذیرای مرگ نیست.

بعقیده سید حیدر آملی مطلق مرگ عبارت از سرکوب کردن و فرونشاندن هوای نفس است و حیات انسان از همین طریق حاصل میشود. به دیگر سخن، نفس انسان تنها در صورتی به لذات، شهوات و مقتضیات طبیعی بدن تمایل نشان نمیدهد که در طریق مرگ ارادی حرکت کند. در این حالت، نفس میتواند قلب را بسوی خود متمایل کند و آن را از آلوده شدن به مادیات و غرق شدن در آن دور سازد. انسانی که با مرگ ارادی میمیرد، حیات حقیقی علمی آن با جهل از میان می‌رود. وقتی نفس از زنجیر اسارت هواهای خود

آزاد میشود، قلب به عالم قدس نزد خداوند متعال باز میگردد. (همان: ۱۱۴)

آیه ۱۲۲ سوره انعام به این مرگ اشاره دارد: «أومن كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها»؛ آیا کسی که بواسطه جهل مرده بود و ما او را بواسطه علم، حیات بخشیدیم و برای او نوری قرار دادیم که با آن نور به صورت عالم کامل برخوردار از حیات ابدی در بین مردم راه برود، مانند کسی است که در تیرگی جهل قرار دارد و از آن خارج نمیگردد، و تا زمانی که او موصوف به آن صفت است، خروج او از آن ناممکن است (همان: ۳۳۷-۳۳۶). بنابراین، دستیابی به حیات معنوی مستلزم ترک تعلقات دنیوی است که بدنبال خود تولد جدیدی را به ارمغان خواهد آورد. از اینرو، بعقیده نویسندگان، مرگ در اینجا شرط رسیدن به غایت نزد سالک بشمار میرود.

سیدحیدر آملی برای اهل طریقت و اهل حقیقت، از چهار نوع مرگ سخن میگوید و برای هر مرگی نیز یک قیامت قائل شده است؛ چون در پس هر مرگی قیامتی وجود دارد. مقصود از مرگ و قیامت، نوعی مرگ و معاد معنوی است که در همین عالم و قبل از مرگ طبیعی و قیامت صوری رخ میدهد. او قیامت هر یک از دو طایفه اهل طریقت و اهل حقیقت را به سه قسم تقسیم کرده است:

۱. قیامت صغری؛ ۲. قیامت وسطی؛ ۳. قیامت کبری. سپس به تبیین هر کدام از انواع مرگ و قیامت میپردازد (همان: ۳۱۶-۳۱۵).

در این پژوهش، قیامت مرتبط با مرگ ارادی بررسی میشود. این قیامت در آثار آملی به قیامت صغرای معنوی و در نسبت با اهل طریقت بیان

میشود.

سیدحیدر یکی از مراحل رسیدن به مرگ اختیاری را مبارزه با هوای نفس و از بین بردن آن میدانند. این مرحله که در نظر او قیامت صغرای معنوی اهل طریقت است، مرحله‌ی است که سالک با توبه واقعی از گناهان پرهیز میکند و با زیر پا گذاشتن هوای نفس، به حیات معنوی روی می آورد. غلبه بر هوای نفس یک نحوه از مرگ ارادی است که ما را از قیامت آفاقی به قیامت انفسی صغرای معنوی اهل طریقت رهنمون میسازد. سالک مسلط بر نفس میشود و از بزرگترین سد رسیدن به غایت حقیقی انسان، که نفس و خودپرستی است، عبور کند و از مانع خود میگذرد. پس سالک باید در برابر تمایلات نفسانی ایستادگی و مقاومت کند تا بتواند از قیامت آفاقی خارج شود و به مرگ ارادی بمیرد.

زمانی که رسول خدا (ص) از جنگ کفار برمینگشت، فرمود: «از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشتیم»؛ از پیامبر اکرم (ص) پرسیدند: «جهاد اکبر چیست؟» فرمود: «جنگ با نفس، و مجاهد کسی است که با نفس خود جهاد کرده است» (فیض کاشانی، ۳: ۱۴۱۶/۳۹۱). از این سخن میتوان چنین برداشت کرد که کسی که از هوای نفسانی خود بمیرد، به هدایت و صفات الهی زنده خواهد شد؛ یعنی از ظلمات و گمراهیها به هدایت و از جهالت به معرفت زنده شده است. پس در صورتی که بتواند با جهاد و مبارزه با آن، بر هوای نفس غلبه پیدا کند، نفس به عالم قدس که عالم اوست، برمبگردد و از علم و نورانیت و زندگی جاوید برخوردار میشود.

سیدحیدر آملی آیه «افمن كان ميتاً فأحييناه و

فردنامه صدر

جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس» (انعام/ ۱۲۲) را متناسب با این مقام تفسیر میکند و آیه «ولاتحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون» (آل عمران/ ۱۶۹) را نیز متناسب با مرگ اختیاری و حیات جاویدان مجاهدان به جهاد اکبر میداند (آملی، ۱۳۸۲: ۳۳۷).

اقسام مرگ ارادی

پیرامون انسان را جاذبه‌های مختلف در بر گرفته است و مانند سدی مانع حرکت و پرواز روح او میشود. سالک الی الله در مسیر دشوار خود با دشمنان چیره‌دستی روبرو است که باید با شمشیر مجاهدت و ریاضت به نبرد با آنها همت بورزد. بعقیده سید حیدر آملی، هر انسانی که در طریق تصوف می‌آید، چهار مرگ را می‌چشد و توفیق سالک در هر یک از این مرگها نوید و طلیعه‌طلوعی جدید در عالمی جدید است. از دیدگاه آملی اقسام مرگ ارادی عبارتند از: مرگ سفید، مرگ سیاه، مرگ سرخ و مرگ سبز.

۱. مرگ سفید

از نظر عرفا سیری و رفع گرسنگی تعلقاتی را برای انسانها به بار می‌آورد. اگر کسی سیر باشد، به فکر مردم نیست و عبادت را با طمأنینه و حضور قلب نمیتواند انجام دهد. در حدیثی از امیرالمومنین (ع) درباره یکی از قطع تعلقاتی که باید صورت گیرد، چنین آمده است: «لاتجتمع الفطنة والبطنة»؛ پر خوری با زیرکی جمع نمیشود (آمدی، ۱۴۲۹: ۱۰۵۷۲). عرفایی مانند سید حیدر از این نگرش به مرگ سفید یاد میکنند که نوعی قطع تعلق بشمار می‌رود.

تحلیل عرفانی مرگ سفید

یکی از راه‌های تهذیب نفس که در عرفان به آن توصیه شده وزمینه‌شهود را برای انسان میسر میکند، گرسنگی است. با گرسنگی باب معرفت و وصال به حق تعالی بروی انسان باز میشود و موجب پی بردن به اسرار عالم و رسیدن به لقای الهی میگردد. بعقیده آملی مرگ سفید عبارتست از گرسنگی، که باطن را نورانی و چهره قلب را سفید میکند (آملی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). بنظر نویسندگان وجه تسمیه مرگ ایض آنست که گرسنگی موجب میشود باطن انسان جلا پیدا کند.

درباره کارکرد و آثار گرسنگی باید گفت این نوع مرگ، کلید مکاشفه است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۲۲۴)، چون پر خوری سبب تقویت قوای شهوانی میشود و مرگ نفس ناطقه را بدنبال دارد. وقتی سالک گرسنه باشد و خود را به آن ملزم سازد، با مرگ سفید میمیرد.

بتعبیر ابن عربی، تحمل گرسنگی باطن را تابناک و قلب را روشن میکند (ابن عربی، ۱۹۹۴: ۱۴۵/۴). همچنین، موجب از بین رفتن بسیاری از هوسهای نفسانی و شهوانی است (آملی، ۱۳۸۲: ۱۵۹) بنابراین، بدین وسیله در نفس انسان برای پذیرش حقایق و معارف از عالم ملکوت، آمادگی حاصل میشود. پس گرسنگی مانند ابری است که جز حکمت نمیبارد (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

در مراتب سلوک عرفانی تأکید بسیاری شده است که شکمبارگی (پر خوری) از خواهشهای نفسانی است که در این زمینه باید از نفس مراقبت شود (آملی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). از بین بردن این قسم از خواهشهای نفسانی سبب گشایش درهای

حکمت و معرفت بروی انسان میشود و در حقیقت موجب رهایی عقل از خواسته‌های نفسانی شده و نوعی سعه وجودی و وارد شدن به حیات عقلانی را بدنبال دارد، چون اشتغال به شهوات، انسان را از اشتغال به قوای عقلانی باز میدارد؛ به این ترتیب که آثار این قوا در نفس تأثیر میگذارد، نوعی تحول در نفس ایجاد میکند و سبب حرکت نزولی آن میشود، نفس را از مرتبه انسانیت دور میکند و مانع دریافت حقایق عقلی میگردد.

تحلیل روانشناختی مرگ سفید

رنگ سفید در روانشناسی ویژگیهایی همانند خلوص، خلاقیت، صلح و آرامش را بازگو میکند. افراد علاقمند به استفاده از این رنگ، افراد آرام و شنونده‌ی خوب هستند (کرامت، ۱۳۹۶: ۹۹). این نوشتار در صدد است بداند آنچه در روانشناسی مطرح شده است، با آنچه سید حیدر درباره مرگهای مختلف با رنگهای متعدد مطرح کرده است، چه ارتباطی دارد؟ آیا میتوان میان آنها ارتباط برقرار کرد؟ درباره پیوند افرادی که به رنگ سفید علاقه دارند با کسانی که شنونده خوبی هستند، میتوان گفت: شنیدن در عرفان با معانی گوناگونی مطرح شده است. نگارندگان با استفاده از مطالبی که عبدالرزاق کاشانی (عارف نامدار) درباره شنیدن بیان کرده است، میان تحلیل عرفانی و روانشناختی رنگ سفید پیوند برقرار کرده و آن را در امتداد شنیدن و مرگ ارادی مطرح کرده‌اند.

کاشانی در آثار گوناگونش پنج معنا از شنیدن را مطرح کرده است: ۱. شنیدن حسی (کاشانی، ۱۳۸۰ الف: ۱۰۲)؛ ۲. شنیدن پذیرفتنی و انقیادی (همو، ۱۳۸۰ ب: ۶۵۷)؛ ۳. شنیدن تفهمی

(ابن عربی، ۱۹۹۴: ۱/ ۲۰۸)؛ ۴. شنیدن اهدایی (کاشانی، ۱۳۸۰ ج: ۱۰۳)؛ ۵. شنیدن الهی (همو، ۱۳۸۵: ۲/ ۴۳۶؛ جندی، ۱۴۲۳: ۳۸۱).

پس از آنکه سالک خود و صفاتش را فانی در خدا میکند، به مرگ ارادی میمیرد و به بقای او جاودان میشود، آنگاه قیامتی با نام قیامت کبری معنوی در طریقت رخ میدهد. آملی اینگونه از قیامت را در ارتباط با تعبیر عرفانی رایج، یعنی قرب نوافل تفسیر و تحلیل میکند (آملی، ۱۳۸۲: ۳۵۵؛ همو، ۱۴۲۲: ۳/ ۳۲۵-۳۲۴). با قرب نوافل انسان به درجه‌ی از کمال میرسد که خداوند گوش، چشم، زبان، دست و پای او میشود و با آنها میشوند، میبیند و حرف میزند. با دست بر میدارد و راه میرود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲/۷۰). در فرایند شنیدن الهی هم چنین فرایندی رخ میدهد.

منظور از شنیدن الهی انسان آنست که خدا در هر شنیده‌ی شهود میشود و سالک به حق، برای حق و از حق میشوند. در سماع در حق، سالک خدا را مشتمل بر همه کمالات می‌یابد و هر کمال منسوب به غیر را نمیشنود، بلکه همه کمالات را منسوب به حق تعالی میداند. در سماع از حق، سالک، مخاطب خطاب الهی میشود و آنچه میشوند از خدا است؛ چنانکه سهل تستری میگوید: «سی سال است که از خدا میشنوم، اما مردم گمان میکنند از آنها میشنوم» (صلواتی، ۱۳۹۵: ۵؛ کاشانی، ۱۳۸۵: ۲/ ۴۳۶؛ جندی، ۱۴۲۳: ۳۸۱). کسی که به سمع، استماع و سماع حقی دست یافته است، شنیده‌ها را آنچنانکه در واقع هستند، میفهمد، یعنی باطل را باطل و حق را حق می‌یابد (هجویری، ۱۳۷۵: ۵۲۶)؛ اما در این حالت نیز از باطل، حق میشوند (سلمی، ۱۳۶۹: ۱۶/۲).

بعقیده کاشانی، انسانی که مظهر اسم «السمیع» شده و بتعبیری عبدالسمیع گشته است، سمع او سمع حق و سمع کامل شده است و بواسطه سمع الحق، در هر پدیده بی در عالم، کلام خدا را می شنود (جنیدی، ۱۴۲۳: ۱/ ۱۹۱؛ همان، ۲/ ۴۳۷). همچنین، در شنیدن الهی سالک مستقیماً — بدون واسطه ادله، شواهد و فرشته — خدا را بمتابَه مقصود و غایت در هر شیئی شهود میکند (کاشانی، ۱۳۸۰ب: ۲۳۰ — ۲۲۸). بعقیده نگارندگان وجه تسمیه آنکه سید حیدر این قسم از مرگ را مرگ سفید نامگذاری کرده است، آنست که این رنگ متأثر از رنگهای دیگر نیست و خالص است و افرادی که طرفدار این رنگ هستند، شنوندگان خوبی هستند، گوش الهی دارند و بغیر از حق سخنی را نمی شنوند.

مرگ سفید بی ارتباط با ویژگیهای رنگ سفید نیست؛ بر حسب مرگ سفید هم این ویژگیها محقق میشود. از جایی که گرسنگی موجب میشود باطن انسان جلا پیدا کند، ویژگی رنگ سفید هم خلوص است. گرسنگی سبب میشود انسان خالص و مخلص شود. کسی که به مرگ ارادی مرده است، آنگاه شنیدنهای معنوی عمیق پیدا میکند و میتواند شنونده خوبی برای آیات و معارف الهی باشد. پیوندی که اینجا داده میشود، در واقع نوعی ربط و نسبت دادن یک امر معنوی با یک امر اینجهانی است. همانطور که آملی خود مرگ را با رنگ مقایسه میکند، نگارندگان در این پژوهش قصد دارند رنگ اینجهانی را با رنگ معنوی مقایسه کنند. شنوندگان در مورد معارف، کرنش بیشتری دارند، خشونت و تندخویی آدمی بیشتر به مسائل شهوی و غضبی باز میگردد، ولی گرسنگی سبب

میشود شهوت و غضب کنترل شوند و عاملی که موجب بروز هیجانانگیز متعارف میشود، کنترل گردد و وقتی که عامل کنترل شود، آن شخص آرامش دارد. در اینجا آرامش نوعی وقار است و به وجهه روحی انسان بر میگردد. آرامشی که در رنگ سفید مطرح است، شاید به جنبه های روانی و اینجهانی بازگردد، اما مرگ سفید به جنبه های معنوی بازگشت دارد. در این مقاله — بر خلاف دیدگاه ویتگنشتاین — برای رنگها استقلال قائل هستیم و هویتشان را وابسته به زمینه نمیدانیم. بنظر ویتگنشتاین رنگ وابسته به زمینه است: «خاکستری و «سفید کم نور» — یا کم نور داده شده — میتوانند در جهتی یک رنگ داشته باشند، چون اگر دومی را رنگ بزنم، امکان دارد مجبور شوم برای این کار، اولی را روی شستی رنگم مخلوط کنم...» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: بند ۲۴۴)، «اگر چیزی را خاکستری یا سفید ببینم میتواند به اینکه بنوعی چیزها را در اطرافم روشن ببینم، ربط داشته باشد. در یک زمینه، تحت یک نورپردازی بد، رنگ برایم سفید است و در زمینه یی دیگر، تحت یک نورپردازی خوب، رنگ خاکستری است» (همان: بند ۲۴۵).

نویسندگان از یک لحاظ درباره رنگ بحسب ذات سخن میگویند و از جهاتی که زمینه های معنوی سبب بروز برخی از جلوه ها میشوند، از رنگ بحسب زمینه بحث میکنند.

ویتگنشتاین هویت رنگ را به سه دسته تقسیم میکند: ۱. ذات؛ ۲. زمینه؛ ۳. نورپردازی. اینجا زمینه یی که برای مرگ نزد سید حیدر آملی مطرح شده است، زمینه مادی نیست بلکه زمینه معنوی است؛ همانند گرسنگی. وقتی گرسنگی باشد، در این زمینه رنگی دیده میشود.

مفاهیم ما از رنگها، گاهی به ذات آنها مربوط میشود (مثل برف سفید است)، گاهی به سطوح (این میز قهوه‌یی است)، گاهی به نورپردازیها (در سرخی غروب)، گاهی به اجسام شفاف. آیا کاربردی وجود ندارد که در میدان دید به محلی مربوط شود که منطقاً مستقل از زمینه مکانی باشد؟ آیا نمیتوانم بگویم: «من در آنجا سفید میبینم» (یا مثلاً آن را نقاشی کنیم)؛ حتی اگر بهیچ وجه نتوانم از لحاظ مکانی تصویر بصری را برگردان کنم؟ (لکه‌های رنگ). (من بروش نقطه چین در نقاشی فکر میکنم) (همان: بند ۲۵۵).

۲. مرگ سیاه

مرگ سیاه بمعنای تحمل آزار مردم است (آملی، ۱۳۸۲: ۱۱۶) و بمعنای در جامعه بودن. اینکه سالک تلاش کند جامعه‌پذیری داشته باشد، سبب میشود متحمل رنجهایی گردد که از آن به مرگ سیاه یاد میکنند.

تحلیل عرفانی مرگ سیاه

مراد از این قسم از مرگ، به دوش کشیدن رنج و ملامت مردم است (حسن زاده آملی، ۱۳۸۸: ۲/۳۶۳ و ۴۸۲؛ همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۴۳). وجه تسمیه این قسم از مرگ آنست که در اثر این مرگ، نفس غمگین میشود و غم با ظلمت و تاریکی مناسبت دارد (ابن عربی، ۱۹۹۴: ۴/۱۴۵).

در باره کارکردهای این نوع مرگ میتوان گفت: اگر آدمی در جان خود، از آزار خلق سختی نبیند و از آنان دردمند نشود، محب حق نمیشود؛ حال آنکه محب به لذت این اذیتها دانا است، زیرا این آزار را از سوی محبوب برای خود مقدر می‌شمارد و هرچه از محبوب صادر شود، دوست داشتنی است.

هرکس با این مرگ بمیرد، با فنای خود در خدا زنده میشود و از میان شهود خود، آزار خلق را بسبب فنای خود در افعال، حسن می‌شمارد و ذوات آنان را در ذات او. او با وجودش در حق به این زندگی نائل شده و حق به او کمک میکند تا به خود برسد (آملی، ۱۳۸۲: ۱۱۶؛ حسن زاده آملی، ۱۳۸۸: ۲/۳۶۴). مقامی که آدمی با مرگ اسود به آن نائل میشود، بهشت معنوی نفسانی است و از آلودگیهای دنیوی دور شده و در نتیجه آن به عالم بالا متصل میگردد؛ همانطور که خدا فرموده است: «هرکس که از ایستادن در برابر پروردگارش بترسد و نفس را از هوی باز دارد، بهشت جایگاه اوست» (نازعات / ۴۰ و ۴۱).

این مرگ نشان دهنده آنست که عارف قرار نیست منزوی باشد، بلکه باید در جمعیت و میان مردم باشد. عزلت یعنی بین مردم بودن و نبودن (حدیث حاضر و غایب شنیده‌بی). این مرگ، مرگ اختیاری است، یعنی فرد آن را اختیار میکند و تحمل آزار خلق به این معنا نیست که مجبور باشد بین خلق باشد و آزارشان را تحمل کند، بلکه فرد مختارانه و آزادانه این کار را انجام میدهد، یعنی بسوی آن میرود که در بین خلق باشد و برای رضای خدا و تعالی دیگران و خود، آزارشان را تحمل کند.

تحلیل روانشناختی مرگ سیاه

سیاهی تیره‌ترین رنگی است که خودش را نفی میکند. این رنگ بیانگر مرزی است که در مقابل آن همه چیز متوقف میشود و پوچی و عدم را تداعی میکند (Luscher, 1971: 79). این رنگ رمز شر، بدی و مرگ است (فیفی، ۱۹۹۷: ۱۵).

کسانی که رنگ سیاه را دوست دارند، افرادی

کمال طلب و پررمز و راز هستند. این افراد گاه خسته و افسرده‌اند و از وضعیت موجود راضی نیستند. افرادی که به رنگ سیاه علاقه دارند، حتی زمانی که بین جمع زیادی از دوستان و آشنایان هستند، احساس تنهایی میکنند. آنها افکاری فلسفی دارند و دوست دارند تنها باشند. این افراد معمولاً از پنهان کردن امور و مخفی نگه داشتن اطلاعات لذت می‌برند، هر چند ممکن است این اطلاعات بی‌اهمیت باشند (کرامت، ۱۳۹۶: ۱۰۲). رنگ مشکی در صورتی که با رنگهای دیگر بکار برده نشود، خیلی سرد و خشک بنظر میرسد (Luscher, 1971: 80).

در نظر عارف، منظور از احساس تنهایی همین مطلب است؛ یعنی سالک در عین حال که در جمع است، فرد است. بعبارت دیگر، با جمع است و تنها است؛ یعنی با جمع است ولی دلش با خدا است. باز هم این ویژگی تنهایی در سیاهی است. واقعاً مرگ سیاه برای کسانی است که کمال طلب هستند، البته اینجا لزوماً کمال بمعنای منفی کلمه نیست و مثبت است. این مرگ سبب میشود به یکسری از اسرار دسترسی پیدا کنند.

رنگ سیاه تمام نورها در طیف رنگها را جذب میکند. همچنین، این رنگ قادر است قدرت رشد و تغییر ما را بگیرد، ما معمولاً برای پنهان شدن از دنیا، در رنگ سیاه مخفی میشویم (کرامت، ۱۳۹۶: ۱۲۵). بعقیده نویسنده، علت نامگذاری این قسم از مرگ، دوری گزیدن سالک از دنیا و عوامل مادی است. سالک تلاش میکند هواهای نفسانی و آمال و آرزوهای شخصی و نفسانی خود را کنار بگذارد و همه چیز را فدا و فانی در خداوند کند، چراکه تمام اوهام و لذات عالم همانند تار

عنکبوت است و انسان باید از تار عنکبوت در هم و دینار عبور کند و در آن گرفتار نشود و این امر باید در تمام شئون زندگی سالک محقق باشد. بنابراین، انسان باید خودش را زیر پا بگذارد.

از آنجایی که تحمل اذیت مردم بسیار سخت و دشوار است و در عین حال، از نگاه عارفان بسیار سازنده است، از این مرگ به مرگ سیاه یاد شده است که بر اساس آن به یک معنا شر، عدم و پوچی مطرح میشود. یعنی بسیاری از آزار و اذیتهایی که مردم انجام میدهند، هیچ معنای خاصی ندارد و آزار و اذیتهایشان بیهوده است. این اذیت و آزار محل راحتی ماست و از این معنا میتواند شر باشد، بنابراین، تمام ویژگیهای رنگ سیاه را تا اینجا دارد، عدم راهم دارد؛ چون به یک معنا این مرگ سیاه، از یک طرف راحتی و آسایش ما را میگیرد، ولی از طرف دیگر، به ما ارتقای درجه داده و بلحاظ معنوی ما را به مراحل بالاتر سوق میدهد. بتعبیری، این نوع مرگ رذیلتها و نقصهای انسان را از میان میبرد و عادم است. به این اعتبار هم میتوان از ویژگی عدم استفاده کرد.

۳. مرگ سرخ

مرگ سرخ بمعنای قطع تعلقات دنیوی و از بین بردن خطورات ذهنی و شهادت در راه حق است. سالک باید از هواهای نفسانی خویش سفر کند و بیدار باشد تا بتواند با استعانت از پروردگار متعال، چشم از کثرات بپوشاند. دنیا سراسر آکنده از تعلقات است، قالی و قالیچه منظور نیست، بلکه تعلق به قالی مدنظر است. خواهشهای نفسانی و خطورات ذهنی، هجوم افکار بر قلب، عقل و دل موجب تیره و کدر شدن نفس میشود و اگر سالک

بخواهد قطع تعلق از مادیات و مقامات کند، باید به مرگ ارادی بمیرد و نفس خود را قلع و قمع نماید تا رضوان الهی را کسب کند و به کمالات دست یابد.

تحلیل عرفانی مرگ سرخ

در عرفان یکی از واژه‌های محوری که وجود دارد، مخالفت با نفس است؛ عارفان برای اینکه اهمیت و شدت این مخالفت را نشان دهند، از تعبیر مرگ استفاده میکنند. بعضی از مرگها طبیعی است و برخی در پی کارزار یا خونریزی اتفاق می‌افتد. مخالفت با نفس، از نظر عارف آنچنان اهمیت دارد که آن را شبیه مرگ میسازد، آنهم نه مرگ طبیعی. بلکه مرگی که در پی کارزار رخ دهد و برای همین از آن به مرگ سرخ یاد میکنند. چون این مرگ باکشتن نفس همراه است، عارفان در تعبیرهای خود از آن با عنوان «مرگ احمر» یا «مرگ سرخ» یاد کرده‌اند و در انتساب آن به سرخی دو وجه را بیان نموده‌اند: اولاً، کشتن با خون ملازم است. از آنجایی که زیر پا گذاشتن نفس کار دشواری است و اراده‌ی محکم میخواهد، بنظر میرسد سید حیدر آملی آن را به خون نسبت داده باشد. ثانیاً، پس از وقوع این مرگ، سیمای شخص در اثر تجلی نور الهی به سرخی گراییده است و گلگون میشود (آملی، ۱۳۸۰: ۳/۳۰۹؛ حمیه، ۱۳۹۲: ۴۷۹؛ ابن عربی، ۱۹۹۴: ۴/۱۴۶). به این نوع مرگ، مرگ جامع نیز میگویند، زیرا مشتمل بر همه انواع مرگها است (همانجا).

درباره کارکرد مرگ سرخ میتوان گفت: جهاد با نفس و پیکار با هواها و امیال نفسانی، اساسیترین عامل صعود و عروج روح انسان است. پیکار با نفس و قتل او یکباره ممکن نیست؛ باید هر روز و

هر لحظه او را با تیغ مجاهدت و ریاضت سرکوب کرد. قتل نفس بحسب ضربه‌های پی در پی که در خفا بر نفس زده میشود، بسی دشوارتر از قتل یکباره در میدان جنگ و در انظار است (میبدی، ۱۳۷۱: ۴/۶۵-۶۱؛ محمدپور و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۸۳).

بنابراین، غایت سالک و هدف اعلا ی او، زندگی در راه حق تعالی و باقی ماندن در این راه است و این امر تنها با از میان بردن نفس و صرف نظر کردن از هواهای آن؛ یعنی با مرگ ارادی و مرگ سرخ حاصل میشود.

تحلیل روانشناختی مرگ سرخ

رنگ سرخ بیانگر نیروی حیاتی، فعالیت اعصاب و غدد است و آرزو و امیال و اشتیاق را نشان میدهد. این رنگ اراده انسان را به حرکت و امیدارد تا به پیروزی دست پیدا کند (70: 1971: Luscher). این رنگ نشانه آرزوی زیاد برای تمام چیزهایی است که در زندگی و تجربه بدست می‌آورد. البته رنگ سرخ، نبض را سریع و تنفس را بیشتر کرده و فشار خون را بالا میبرد و بیانگر نیروی حیاتی نیز هست که شامل اراده برای پیروزی و شور و شوق بیشتر در فعالیتهای زندگی میشود. سرخ‌باوران مایلند فعالیت‌هایشان در زندگی پر جنب و جوش باشد، یعنی در تمام امور زندگی شخصیتی فعال دارند (کرامت، ۱۳۹۶: ۱۲۵).

بر اساس تعریفی که از رنگ سرخ در روان‌شناسی ارائه شده است، میتوان اینگونه استنباط کرد که سالکی که در پی مخالفت با هواهای خود گام برمیدارد، بلحاظ روحی فردی فعال است و این تلاش او در جهت دستیابی به هدف و پیروزی نهایی که همانا آزاد شدن از تعلقات دنیوی و صعود

معنوی روح است، شکل میگیرد.

۴. مرگ سبز

میپوشد، درهای معنویت و حکمت برویش گشوده میگردد. در این حالت نمازی که سالک میخواند با خلوص بیشتری خوانده خواهد شد.

از نیازهای اساسی انسان داشتن پوشش است. لباس هدیه‌یی از جانب خداوند است و موجب آراستگی انسان میشود. در آیات و روایات الهی درباره داشتن اعتدال در زندگی و پرهیز از پوشیدن لباسهای متعدد و مرغوب سخن بسیار آمده است. زمانیکه انسان از پوشیدن لباسهای فاخر اجتناب میکند، به مرگ سبز میمیرد. بنابراین، مرگ سبز بمعنای پوشیدن لباس کم‌ارزش است (آملی، ۱۳۸۲: ۳۳۷ - ۳۳۶؛ همو، ۱۳۸۰: ۳ / ۳۰۹ - ۳۱۱؛ کاشانی، ۱۴۰۱).

علت اینکه آملی خواندن نماز در این لباس را صحیح دانسته آنست که در این حالت فرد دیگر خودش را نمیپسند و تنها خدا را در نظر دارد و در این حالت خالصانه میتواند با معبود خود نیایش کند. بنابراین، کسی که شوق شهادت در دل دارد، بسم الله میگوید و در محراب عشق خود و هر آنچه دارایی اوست، قربانی میکند و به مرگ سبز میمیرد. پس انسان هر لحظه در حال تصمیمگیری است که او باشد یا محبوب او باشد.

تحلیل عرفانی مرگ سبز

برای مخالفت با نفس، عرفا تجویزهای متعددی را پیشنهاد کرده‌اند. یکی از آنها سختی دادن به بدن است، و یکی از انواع سختی دادن به خود، پوشیدن لباسهایی است که نه تنها فاخر نیستند بلکه وصله هم دارند. این امر موجب میشود با نفس مخالفت شود و آرام آرام از تعلقات اینجهانی فاصله بگیرد؛ از آنجا که پوشیدن چنین لباسهایی میتواند راحت نباشد و عارف میخواهد نشان دهد که چقدر این کار دشوار است، از این مطلب به مرگ سبز یاد میکند.

در قسم چهارم مرگ، سید حیدر از پوشیدن لباس پینه‌زده سخن میگوید که نشان دهنده اینست که سالک از تعلقات مادی خود دست شسته است. ارتباط لباس پینه‌زده با مرگ سبز در همین مطلب است؛ اینکه این مرگ با زیر پا گذاشتن نفس همراه است و انسانی که به مرگ ارادی میمیرد، در حقیقت در مجاهدت و ستیز با نفس خود است. زمانی که سالک از پوشیدن لباسهای زیبا خودداری کرد، به مرگ سبز مرده است. بعقیده سید حیدر، مرگ سبز عبارتست از پوشیدن لباس وصله‌دار که دور ریختنی است و دیگر ارزشی ندارد. هرگاه انسان به این نوع لباس بسنده کند، نماز در آن درست خواهد بود و در این صورت به مرگ سبز میمیرد (آملی، ۱۳۸۲: ۱۱۵؛ حمیه، ۱۳۹۲: ۴۸۰). پوشیدن لباس فاخر، غرور و نخوت را در انسان بیدار میکند، اما وقتی سالک لباسی که ارزش آن زیاد نباشد،

آملی وجه تسمیه مرگ سبز را چنین دانسته است: مرگ ارادی موجب زندگی سبز و سعادت انسان در قیامت میشود و روشنی چهره او به زیبایی همان چهره‌یی خواهد شد که هنگام تولد داشته است و از تجملات عرضی و امور دنیوی بینیاز خواهد شد (آملی، ۱۳۸۲: ۱۱۶).

تحلیل روانشناختی مرگ سبز

در روان‌شناسی رنگها، رنگ سبز نماد تعادل و

پایداری است (کرامت، ۱۳۹۶: ۱۲۴). همچنین، بیانگر هدف، اراده و عمل است (احمدی و همکاران، ۱۴: ۱۳۹۵) که پایداری را القامیکند (67 Luscher, 1971). از طرفی، رنگ سبز نماد ایمن، توکل و فناپذیری است (علی اکبرزاده، ۱۳۷۵: ۷۲).

سالک با مرگ ارادی و از بین بردن نفسانیات در خود، به تعادل و جاودانگی دست پیدا میکند. بعقیده نویسندگان، سید حیدر بدین جهت این قسم از مرگ را سبز رنگ نامیده که سالک با امید به رحمت و برکت خداوند بسوی وحدانیت و درک حقانیت او قدم برمیدارد.

کارکرد این نوع مرگ آنست که موجب سبز شدن زندگی و گسترش آن با قناعت میشود و روی سالک با شادابی زیبایی ذاتی که به آن حیات پیدا کرده است، شاداب شده و از تجمل عارضی بینیاز میگردد. ساده پوشی نوعی قناعت است و قناعت خرسندی به همراه دارد. بعبارت دیگر، مرگ سبز زهدورزی و ساده پوشی است تا زندگی به آن سبز شود و با قناعت امکان پیدا کند (ابن عربی، ۴: ۱۹۹۴/۱۴۵). تکبر را خطرناکترین رذیلت اخلاقی نفس نامیده اند که تنها راه علاج آن، ذلت و خوار شمردن نفس است (خادمی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۵). بنابراین، بعقیده نویسندگان اجتناب از پوشیدن لباسهای فاخر، ساده پوشی و قناعت، گامی در مسیر از بین بردن کبر و خودبینی است.

تکبر سد بزرگی است که قوای ادراکی فرد را تحت سیطره خود قرار میدهد؛ بدین ترتیب که معرفتهایی که با خود بزرگبینی فرد متکبر معارض است، اجازه ورود به ذهن و روح او را پیدا نمیکنند (همانجا). غرور و نخوت از حجابهای نفسانی است که فرد را

از دیدن حقایق محروم میکند. تکبر موجب میشود آنچنان صفحه دل سیاه شود که جای هیچ اندیشه صحیحی در آن باقی نماند.

راه برطرف ساختن این حجاب، خودشناسی و برگشتن به مرز اعتدال است، چرا که تکبر از صفات رذیله‌یی است که منشأ آن، خارج شدن نفس از مرز اعتدال است. لذا راه گریز از آن همانند سایر رذائل اخلاقی، تزکیه است؛ فرد برای رهایی از این رذیلت باید به اعتدال بازگردد، یعنی تکبر را با تواضع از نفس خود دور کند. ساده پوشی نیز نوعی تواضع و فروتنی بشمار میرود. در این حالت انسان آماده دریافت معارف و اسماء و صفات الهی میگردد. بنابراین، غرور نیز همانند سایر رذائل اخلاقی، فرد را از مرتبه انسانی تنزل داده و او را در مسیر شقاوت قرار میدهد. در پی آن، با قناعت و ساده پوشی میتوان نفس را از این رذیلت تزکیه داد.

بعقیده نگارندگان هر یک از اقسام مرگ ارادی نوعی سلوک عملی محسوب میشود. قدر مشترکی میان همه مرگها وجود دارد و آن اینست که ما از تعلقات اینجهانی در حال کنده شدن هستیم و از آنها فاصله میگیریم؛ یکی با عنوان تعلق از طریق پوشیدن لباس وصله دار است، دیگری از طریق گرسنگی اتفاق می افتد و... اما همه قدر مشترکشان اینست که ما از تعلقات این جهان در حال فاصله گرفتن هستیم؛ البته این امر آرام آرام صورت نمیگیرد، بلکه حالتی داریم که از آن کنده میشویم. از این کنده شدن تعلقات اینجهانی، به مرگ تعبیر شده است. حال، به اعتبار آنکه از چه نوع تعلقی دور شویم و شیوه دور شدن از تعلقات چه باشد، مرگهای مختلفی مطرح میشود.

انقسام مرگ	زمینه مرگ	دلایل نام‌گذاری	تحلیل عرفانی	تحلیل روان‌شناختی
مرگ سفید	گرسنگی (آملی، ۱۱۵:۱۳۸۲)	بعقیده آملی مرگ سفید عبارت است از گرسنگی، که باطن را نورانی و چهره قلب را سفید میکند. بنظر نویسندگان وجه تسمیه مرگ ابیض آنست که گرسنگی موجب میشود باطن انسان جلا پیدا کند.	برای تهذیب نفس به گرسنگی توصیه شده است.	این رنگ متأثر از رنگهای دیگر نیست و خالص است و افرادی که طرفدار این رنگ هستند، شنوندگان خوبی هستند و گوش الهی دارند. آنها بغیر از حق سخنی را نمیشنوند.
مرگ سیاه	تحمل آزار مردم (همان: ۱۱۶)	در اثر این مرگ، نفس غمگین میشود و غم با ظلمت و تاریکی مناسبت دارد (ابن عربی، ۱۹۹۴: ۴/۱۴۵).	برای رسیدن به وحدت، باید در کثرت حضور داشت و اتفاقاً حضور در اجتماع و کثرت، در برخی موارد از جانب عرفا توصیه میشود و این موجب توحدا انسان میشود که از آن به مرگ سیاه یاد میکنند. هر چند این کثرت با وحدت اختلاف دارد، اما سبب میشود سالک از درون دچار رنج گردد، ولی نتیجه اش نتیجه شیرینی است و آن اینکه سالک به توحید ناب دسترسی پیدا می‌کند. مراد از این قسم از مرگ، به دوش کشیدن رنج و ملامت مردم است (حسن زاده آملی، ۱۳۸۸: ۲/۳۶۳ و ۴۸۲)	درصد هستند از دنیا و عوامل مادی دوری کنند و رنگ سیاه نمادی برای پنهان شدن از دنیا است.
مرگ سرخ	مخالفت با نفس (آملی، ۱۳۸۲: ۳۳۶)	بجهت آنکه این مرگ با کشتن نفس همراه است، عارفان در تعبیرهای خود از آن با عنوان «مرگ احمر» یا «مرگ سرخ» یاد کرده‌اند.	قطع تعلقات دنیوی و شهادت در راه حق.	این رنگ اراده انسان را به حرکت و امیدارد تا به پیروزی دست پیدا کند. سالکی که در پی مخالفت با هواهای خود گام برمیدارد، بلحاظ روحی فردی فعال است و این رنگ نماد اراده برای رسیدن به پیروزی است و این تلاش او در جهت دستیابی به هدف نهایی که همانا آزاد شدن از تعلقات دنیوی و صعود معنوی روح است، شکل میگیرد.
مرگ سبز	پوشیدن لباس کم ارزش (همان: ۳۳۷)	مرگ ارادی موجب زندگی سبز انسان در قیامت میشود و روشنی چهره او به زیبایی همان چهره‌ای که با آن زنده بوده و از تجملات عرضی بینای خواهد شد. (همان: ۱۱۶)	مرگ سبز بمعنای پوشیدن لباس کم ارزش است. بنابراین، با پوشیدن لباسهای غرور آمیز و اشرافی، سالک به مرگ ارادی میتواند بمیرد.	رنگ سبز نماد تعادل و پایداری است و سالک با مرگ ارادی و از بین بردن نفسانیات در خود به تعادل و جاودانگی دست پیدا میکند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مرگ ارادی بمعنای انقطاع و جدایی نفس است و انواعی دارد. در این پژوهش تلاش شده با استفاده از تحلیل عرفانی و روانشناختی مرگ ارادی و پیوند این دو با انواع مرگ ارادی، تصویر جدیدی از آن ارائه شود. سید حیدر آملی یکی از مراحل رسیدن به مرگ اختیاری را مبارزه با هوای نفس و از بین بردن آن میدانند و معنای حقیقی زندگی انسان در پرتو این طریق حاصل میشود. این مرحله که در نظر او قیامت صغرای معنوی اهل طریقت است، مرحله‌یی است که سالک با توبه واقعی از گناهان پرهیز میکند و با زیر پا گذاشتن هوای نفس، به حیات معنوی روی می‌آورد. سید حیدر آملی برای اهل طریقت و اهل حقیقت از چهار نوع مرگ سخن میگوید. نگارندگان در این پژوهش به تحلیل عرفانی و روانشناختی این چهار قسم از مرگ پرداخته‌اند: مرگ سفید، مرگ سیاه، مرگ سرخ، مرگ سبز.

از آنجا که تزکیه شرط رسیدن به کمال است، سالک با طی مراحل و مراتب مرگ ارادی، غبار نفسانیات را از درون خود پاک میکند. با زدودن این صفات رذیله و دستیابی به صفات پسندیده، نفس به اخلاق الهی متخلق میشود و به فنای الهی دست پیدا میکند و مسیر تکامل را طی مینماید.

قدر مشترکی میان همه مرگها وجود دارد و آن اینست که ما از تعلقات اینجهانی در حال کنده شدن هستیم و از آنها فاصله میگیریم. این فاصله گرفتن ممکن است با پوشیدن لباسهای فرسوده یا کهنه صورت بگیرد، یا از طریق گرسنگی یا حضور در اجتماع. اما همه قدر مشترکشان اینست که ما بتدریج از تعلقات این جهان در حال فاصله گرفتن

هستیم. از این رهایی به مرگ تعبیر شده است؛ حال به اعتبار آنکه از چه نوع تعلقی دور شویم و شیوه دور شدن از تعلقات چه باشد، مرگهای مختلفی مطرح میشود.

در این مقاله به تحلیل مرگها از دو جنبه عرفانی و روانشناختی پرداخته شد. مثلاً تحلیل عرفانی مرگ سبز عبارتست از پوشیدن لباس کم‌ارزش و سالک میتواند با پوشیدن لباسهای غرورآمیز و اشرافی، به مرگ ارادی بمیرد. تحلیل روانشناختی این رنگ که نماد تعادل و پایداری است، عبارتست از اینکه سالک با مرگ ارادی و از بین بردن نفسانیات در خود، به تعادل و جاودانگی دست پیدا میکند. ویتگنشتاین هویت رنگها را به سه دسته تقسیم میکند: ذات، زمینه و نورپردازی. زمینه‌یی که برای مرگ در سید حیدر آملی مطرح شده است، زمینه مادی نیست بلکه زمینه معنوی است؛ همانند گرسنگی. اگر زمینه گرسنگی باشد، در این زمینه رنگ سفید دیده میشود؛ اگر زمینه رنج باشد، رنگ سیاه؛ اگر زمینه کشتن باشد، رنگ سرخ و اگر زمینه پوشیدن لباس کم‌ارزش باشد، رنگ سبز.

پی‌نوشت

۱. گفتنی است سید حیدر در فقره مرگ سرخ هم به چنین چیزی اشاره کرده است؛ مرگ سرخ عبارت از مرقع داشتن و مرتبه مخالفت با نفس است، که از آن به مرگ جامع نیز تعبیر میشود (آملی، ۱۳۸۲: ۳۳۶-۳۳۷).

منابع

آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۰) شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم، قم: بوستان کتاب.

فردا صد

خادمی، عین‌الله؛ صلواتی، عبدالله؛ پورا کبر، لیلا (۱۳۹۸) «تحلیل فلسفی معنای مرگ ارادی از دیدگاه ملاصدرا»، اندیشه دینی، شماره ۷۰.

حمیه، خنجر علی (۱۳۹۲) عرفان شیعی، ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران: مولی.

حسین‌پور، علی (۱۳۸۳) «تولد دوباره (مرگ پیش از مرگ در عرفان و ادب فارسی)»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱، ش ۱ و ۲، ص ۵۶-۲۵.

سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۳۶۹) مجموعه آثار السلمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

صلواتی، عبدالله (۱۳۹۵) «تبیین عرفانی شنیدن الهی انسان از دیدگاه عبدالرزاق کاشانی»، ادیان و عرفان، سال ۴۹، شماره ۱.

عباسی، محمدباقر؛ مردانی، محسن (۱۳۹۵) «مرگ اختیاری از دیدگاه ابن‌سینا و سیدحیدر آملی»، اندیشه دینی، دوره ۱۶، شماره ۱، ص ۱۶۲-۱۴۷.

علی‌اکبرزاده، مهدی (۱۳۷۵) رنگ و تربیت، تهران: میثا.

فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۶ق) التفسیر الصافی، قم: مؤسسه الهادی.

فیضی، عبدالله (۱۹۹۷م) الصورة البصرية لدى الشعراء العميان، ریاض: النادي الأدبی.

کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۸۰الف) «نامه شیخ عبدالرزاق کاشانی به علاءالدوله سمنانی (تحریر دوم)»، مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، تهران: میراث مکتوب.

_____ (ب) (۱۳۸۰) «فی تفسیر قول النبی (ص)، ثلاث مهلكات و ثلاث منجیات»، مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، تهران: میراث مکتوب.

_____ (ج) (۱۳۸۰) رساله تشریفات، مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، تهران: میراث مکتوب.

آمدی، عبدالواحد (۱۴۲۹ق) غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق سید مهدی رجائی، قم: دارالکتاب الاسلامی.

آملی، سیدحیدر (۱۳۶۸) جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار، تهران: علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۸۰ق)، تفسیر المحيط الأعظم، تصحیح سیدمحسن موسوی تبریزی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

_____ (۱۳۸۲) انوار الحقیقة و اطوار الطریقة و اسرار الشریعة، تصحیح سیدمحسن موسوی تبریزی، قم: نور علی نور.

_____ (۱۳۹۱) ساحت ربوبی (شرح رساله نقد النقود فی معرفة الوجود)، شرح اسماعیل منصوری لاریجانی، تهران: علم.

ابن عربی (۱۹۹۴ق) الفتوحات المکیة، تحقیق و تصحیح عثمان یحیی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

احمدی، محسن؛ عرب یوسف‌آبادی، فائزه؛ عرب یوسف‌آبادی، عبدالباسط (۱۳۹۵) «روان‌شناسی تطبیقی رنگها در دیوان بشار بن برد و شوریده شیرازی، بر پایه نظریه ماکس لوشر»، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۴۰.

جندی، مؤیدالدین (۱۴۲۳ق) شرح فصوص الحکم، قم: بوستان کتاب.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۸الف) انسان در عرف عرفان، تهران: سروش.

_____ (ب) (۱۳۷۸) ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

_____ (۱۳۸۸) عیون مسائل نفس و شرح آن، ترجمه محمدحسن نائیجی، قم: قائم آل محمد (ص).

- الأسفار الأربعة، ج ٩، تصحيح وتحقيق رضا اكبريان،
تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- بیدار. — — — — (١٣٨٥) شرح منازل السائرین، قم:
- تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا. — — — — (١٣٨٩) تفسیر القرآن الکریم، تهران:
- بنیاد حکمت اسلامی صدرا. ترجمه محمدعلی موددلاری، تهران: زوار.
- میددی، رشیدالدین (١٣٧١) کشف الاسرار
وعدة الابرار، بکوشش علی اصغر حکمت، تهران:
امیرکبیر.
- کرامت، احمدرضا (١٣٩٤) روان شناسی رنگها،
تهران: آریامهر.
- نسفی، عزیزالدین (١٣٨٨) انسان کامل، ترجمه
سید ابوالحسن موسوی همدانی، تهران: اسلامیة.
- ضیاءالدین دهشیری، تهران: طهورا.
محمدپور، محمد؛ بازگان، نوید؛ ماحوزی،
امیرحسین (١٣٩٤) «تولد آسمانی با مرگ نفسانی
ویتگنشتاین، لودویگ (١٣٧٨) درباره رنگها،
ترجمه لیلی گلستان، تهران: نشر مرکز.
- مرگ اختیاری) بروایت مثنوی معنوی»، ادبیات
عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ٣٩.
- هجویری، ابوالحسن (١٣٧٥) کشف المحجوب،
ملاصدرا (١٣٨١) المبدأ و المعاد، تصحیح و
تحقیق محمد ذبیحی و جعفرشانظری، تهران: بنیاد
طهوری.
- حکمت اسلامی صدرا.
- Luscher, Max (1971) *The Luscher color Text: The Remarkable Text that Reveals your Personality through Color*,
Trans by Ian Scott. New York: WSP/
Pocket Books.
- — — — (١٣٨٢ الف) الشواهد الربوبية في
المناهج السلوكية، تصحیح و تحقیق سید مصطفی
محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- — — — (١٣٨٢ ب) الحکمة المتعالیة فی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فردا صدرا